

نماد

نشریه مجمع اسلامی دانشجویان دانشگاه اصفهان

سال دوم - شماره ۲ - اردیبهشت ماه ۱۴۰۰

نسخه الکترونیکی



معاونت فرهنگی اجتماعی دانشگاه اصفهان



مجمع اسلامی دانشجویان دانشگاه اصفهان

و تنی چون فلسطین



◀ محمدجواد گطافهزاده

دانشجوی کارشناسی جامعه شناسی

به امکانات تنش و به قدرت بزرگ به سرقت رفته‌اش، به قدرت (به عبارتی حقیقت) تکینه‌های متکثرش آری می‌گوید. تن فلسطینی به دولت‌ملت سازی‌های جعلی دولت تروریستی اسرائیل که خود بر ساختی از گروهک‌های تروریستی است نه می‌گوید. دولتی که خواهان یکسان سازی همه‌ی تکینه‌های متکثر انبوه مردم این تن است. اما این تن بی‌مانند فلسطینی به رغم همه‌ی جنایت‌ها و خیانت‌ها، ده‌ها سال است می‌جنگد و حاضر به پذیرش این نظم ظالمانه‌ی فاشیستی نیست. تنی چون فلسطین با آری گویی به تکینه‌های بدنش ذیل هر گونه کلیتی ایدئولوژیک نمی‌رود و گناه نکرده را نمی‌پذیرد. علیه هر گونه دیالکتیکی و هر شکلی از واسطه‌گری دولتی فریاد می‌زند یا مرگ یا زندگی. بدین شکل فلسطین هر روز علیه نظم تمامیت خواه می‌شورد، زخم می‌خورد، پاره‌های تنش از دست می‌رود و به سوگ خون‌های فوران کرده‌ی تنش می‌نشیند. اما دوباره به بقا و زندگی آری می‌گوید تا نشان دهد مبارزه و جنگ روی دیگر زندگی و صلح است.

در میان جنگی جدید و انتفاضه‌ای نو بین رژیم اسرائیل و انبوه مردم فلسطین قرار داریم و نوشتن از فلسطین و فلسطینی‌ها در این شرایط، سخت و دشوار است و نیاز به مراقبه دارد، در هر حال نوشتن از تنی چون فلسطین دشوار است، تنی که بیش از صد سال است با استعمار می‌جنگد و بیش از هفتاد سال با بدعتی به اسم قوم یهود. فلسطین شبیه هیچ جا نیست و هیچ جا شبیه فلسطین نیست. فلسطین مثیلی از تنی بی‌نظیر و بی‌مانند در جهان است. از زمانی که دولت عثمانی سقوط کرد و استعمار انگلیسی جای جای جهان را یکی از پس دیگری چنگ می‌زد و غارت می‌کرد تن فلسطین در نقش یک مبارز متولد شد و قرنی است که مبارزه می‌کند و با وجود سلب مالکیت ظالمانه و خشونت آمیزی که به صورت فراگیر و ساختاری علیه‌اش اعمال می‌شود تن نمی‌دهد. سلب مالکیتی که در ابتدا از زمین شروع شد و به همه‌ی امکانات قدرت تن تسری می‌یابد. سلب مالکیتی که هر روز باز تولید می‌شود و مبارزه‌ای که هر روز معنا می‌یابد و تنی چون فلسطین به این سلب قدرت تن نمی‌دهد و به تمام امکانات بدنش «نه» می‌گوید. اما «نه»ی این تن ایجابی است و دوئالیسم‌های ایدئولوژیک نه می‌گوید و به ایجاب‌های بدنش،

انتخابات ۱۴۰۰، مردم چه می‌خواهند؟

◀ علیرضا حسینی

دانشجوی کارشناسی حقوق

قدمی بزرگ در جهت جمهوریت خود برداشت. قدمی که در دوره بعد و دوره‌های بعدی محکم‌تر و با اعتماد به نفس بیشتری برداشته شد. در دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری با مشارکت ۶۴ درصد، محمد علی رجایی با اتخاذ ۹۰ درصد آرای ماخوذه بعنوان رییس جمهور جدید انتخاب شد. اما ترور وی در ساختمان نخست وزیری بار دیگر ملت را به صندوق‌های رای کشاند. دوره سوم انتخابات ریاست جمهوری اما رکوردهای جدیدی بر جای گذاشت. آیت الله خامنه‌ای رییس جمهور جدید ایران با کسب ۹۵ درصد آرای ماخوذه تبدیل به جوان‌ترین رئیس جمهور ایران و دارای بیشترین درصد آرای ماخوذه شد که این رکوردها تاکنون باقیست. با پایان یافتن جنگ تحمیلی و برگشت ثباتی نسبی به کشور، زمینه برای تحکیم و ثبات جمهوریت نیز آماده شد و در سال‌های بعد از جنگ تحمیلی آقایان هاشمی، خاتمی، احمدی نژاد و روحانی به ترتیب تا کنون بعنوان روسای جمهوری شناخته شدند. و اما ۱۴۰۰... سالی که از منظر سیاسیون کشور، سالی است نه

کارآمدی، قاطعیت، پیشرفت در ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... همه عباراتی هستند که هر چهار سال یکبار در رسانه‌ها و مناظرات انتخاباتی می‌شنویم. عباراتی که شاید برای سیاستمداران، کلیشه‌ای نه چندان تلخ، اما برای مردم دغدغه‌ایست مهم. اما این روزها به قول معروف بازار انتخابات داغ است. بازاری که فروشنده‌هایش باز هم یا اجناسشان را ارزان‌تر می‌فروشند یا فریادشان را بلندتر سر می‌دهند. برخی رفاقت می‌کنند و برخی رقابت. اما سوال اینجاست که این «خریداران» چه نقشی دارند و در ازای نقششان چه خواسته‌ای دارند؟ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». در حقیقت خداوند حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند. در واقع «انتخاب» دیگر نه آرمانی دست نیافتنی و نه ارزشی والا است که نتوان به آن رسید. بلکه وظیفه‌ایست اساسی، برای کسی که جمهوریت می‌داند، اسلامیت می‌فهمد

و از قانون تبعیت می‌کند. گریزی نیز به تاریخ می‌زنیم. پنجم بهمن ماه سال هزار و سیصد و پنجاه و هشت. در جایی که جمهوری اسلامی ایران به مثابه کودکی نوپا در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری خود با میزان مشارکت ۶۹ درصد



انتخابات ۱۴۰۰، مردم چه می‌خواهند؟

در رابطه با سوال اول پر واضح است که معیشت مردم باید اولویت اول برنامه‌های دولت آینده و در دستور کار همه ارکان حکومتی به ویژه رکن اجرایی کشور باشد. معیشت مردم کلمه‌ای است که رابطه‌ای ناگسستنی با اقتصاد خرد، اقتصاد کلان، فعالیت‌های مختلف تجاری، بازرگانی و بانکداری دارد. از این رو انتظار می‌رود نامزدهای مختلف ریاست جمهوری برنامه‌ای واضح برای مردم تبیین کنند. در مورد اولویت‌های بعدی نیز می‌توان به مشکلات مربوط به روابط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی در رابطه با سیاست خارجه با کشورهای همسایه در درجه اول و دیگر کشورها در درجه دوم مطالبه‌هایی پیش گرفت. مشکلات مربوط به آموزش و پرورش، فقر و محرومیت زدایی، اتخاذ سیاست گذاری‌های درست در رابطه با معضل بیماری کرونا و... نیز خواسته‌هایی از جنس مردم‌اند. اما در رابطه با سوال دوم در مورد تضمین تعهدات دولت می‌توان برای چندمین بار به بدیهی‌ترین وظیفه هر مسئول یعنی شفافیت اشاره کرد که متأسفانه نه از طرف مسئولان به درستی رعایت می‌شود و نه از طرف مردم به درستی مطالبه می‌شود. دولت جدید باید شفافیت سیستماتیک را قبل از هرچیزی در دستور کار خود قرار دهد و مردم نیز قبل از هرگونه تعصبی نسبت به کاندیدای مورد نظر خود باید شفافیت را از وی طلب کنند چرا که این مسئله فراجراحی و به شدت مهم است. امام علی(ع) نیز می‌فرمایند: «من هیچ چیز به جز اسرار نظامی را پنهان نمی‌دارم.» که این خود نیز بسیار واضح گویای اصل شفافیت است.

چندان تکراری. چرا که آن‌ها اکثراً معتقدند دوران کلیشه‌های دوقطبی چپ و راست، اصلاح طلب و اصولگرا و... به پایان رسیده است. برخی نیز می‌گویند اگر قرار باشد دوقطبی تعریف کنیم، آن دوقطبی «انقلابی و غیر انقلابی» است که قاعدتاً تعریفی جامع و کلی است. حال باید دید سیاستمداران، جناح‌ها و احزاب مختلف چه برنامه‌هایی برای خود و رقیبان ترتیب دیده‌اند. اما در سویی دیگر با مردم به مثابه اصلی‌ترین رکن جمهوریت مواجهیم. مردمی که تا کنون بارها و بارها وفایشان به صندوق‌های رای بعنوان استعاره‌ای از جمهوریت و البته اسلامیت را ثابت کرده‌اند. بسیار روشن است که مقابل تعهد ملت به صندوق رای، رییس جمهور منتخب ملت و احزاب و افراد و رسانه‌های حامی وی نیز به ملت متعهدند. واضح است اولین گامی که مردم در ازای برآورده شدن نیاز خود برمی‌دارند مطالبه است. مطالبه اقدامی است تحریکی و یا تشویقی که در جهت خواسته‌ای به مسئول ذی ربط اعمال می‌شود. به طور مثال فشار اجتماعی که من بعنوان کارگر، کارمند، دانشجو و... نسبت به مسئول ذی ربط خود انجام می‌دهم تا وی را به سرانجام رساندن خواسته‌ی خود ترغیب کنم. نکته‌ای که حائز اهمیت است این است که مطالبه‌گری رابطه‌ای است مانند خورشید و نور خورشید. یعنی این رابطه هیچگاه قطع نمی‌شود مگر اینکه دیگر خورشیدی نباشد. مطالبه‌گری نیز زمانی قطع می‌شود که دیگر مردم مطالبه‌گری در کار نباشند. اما سوال این است که مردم در سال ۱۴۰۰ و بعد از آن چه خواسته‌ای دارند و سوال مهم‌تر این که چه تضمینی برای اجرای تعهدات سیاستمداران و نامزدهای انتخاباتی وجود دارد؟

کلاب هاوس؛ از ونک به بالا تا مایا

◀ محدثه خردمند

دانشجوی ارشد روانشناسی بالینی

شود و بتوانند سؤالاتشان را بپرسند و جوابی پر از غرور و تکبر و خودستایی دریافت کنند. یا شاید وارد اتاق دیگری شده باشید که مدیران شرکت‌های موفق تجاری که ماهانه چند صد هزار دلار درآمد دارند، به‌عنوان برنده موفق در اروپا نشان کیفیت دریافت کرده‌اند، از فلان کمپانی موفق آمریکایی دعوت به همکاری شده‌اند؛ در حال سخنرانی اند و در هر جمله‌ای که می‌گویند حداقل ۵ ضمیر «من» وجود دارد که با عبارت البته حمل بر خودستایی نباشد، خنثی می‌شود. حتی اگر دو اتاق بالا را تجربه نکرده باشید حتماً وارد اتاق «هرآنچه در مورد کلاب هاوس باید بدانید» شده‌اید؛ که چند نفر به آموزش کلاب هاوس می‌پردازند؛ و البته برای اینکه مدیریتور چنین اتاقی بشوند یک سری ویژگی منحصر به فرد داشته‌اند که تقلید نحوه صحبت

یک ماه پیش بود که با دعوت یکی از دوستانم وارد کلاب هاوس شدم. در بدو ورود احساس دختر بچه‌ای با موهای ژولیده با یک عروسک پارچه‌ای در دست را داشتم که وارد دیزنی لند شده، اما به محض ورود گوشه‌ای کز کرده و به بچه‌هایی با لباس‌هایی گران‌قیمت و مرتب نگاه می‌کند. بچه‌ها هم همینطور که مشغول بازی هستند گاهی برمی‌گردند و با لبخندی حاکی از غرور نیم‌نگاهی به دخترک انداخته و دوباره به بازی ادامه می‌دهند. شاید شما هم به محض ورود به این اپلیکشن و اتاق‌های آن چنین حسی را تجربه کرده باشید. البته نمی‌دانم آیا شما جزء الیت ونک به بالا هستید که به کلاب هاوس مجهزند یا ونک به پایین که جزء ملت نافرهیخته ایران محسوب می‌شوند. بگذریم! بر فرض اینکه جزء گروه اول باشید؛ شاید وارد اتاقی شده باشید که چندین کاندیدای دکتری پذیرش گرفته از بهترین دانشگاه‌های آمریکا و اروپا که در نهایت مجبور شده‌اند یکی از آن‌ها را انتخاب کنند؛ روی منبر رفته‌اند و از مسیر سختی که طی کرده‌اند و بی‌خوابی‌هایی که کشیده‌اند برای دیگران حرف می‌زنند و حضار به اصطلاح معمولی‌تر، در دلشان برایشان کف می‌زنند و گاهی چند ساعت در انتظار می‌مانند که اجازه صادر



کلاب هاوس؛ از ونک به بالا تا مایا

اگر ۳۰۰ ایرانی همزمان در فلان رشته در مقطع دکتری پذیرش بگیرند؟ البته که نه. باید از خدایش هم باشد این همه جوان الیت ونک به بالا! رزومه نوشتن ظرافت‌هایی هم دارد، مثلاً رنگ پرچم‌هایی که در بیو انتخاب می‌کنید باید هارمونی زیبایی ایجاد کند، زبان‌هایی که مسلط هستید کمتر از ۳ تا نباشد. دیگر دست‌کم مدیر یک شرکت معتبر باشید و... این‌ها را گفتم که بگویم اگر تا امروز موفق نشده‌اید از دانشگاه‌های معتبر پذیرش بگیرید، اگر جز انگلیسی به زبان دیگری مسلط نیستید، اگر مدیرعامل فلان شرکت تجاری نیستید، اگر کارآفرین نیستید، اگر اقامت کشورهای مختلف را ندارید و در یک کلام اگر یک «انسان معمولی» هستید می‌توانید فقط با نصب این اپلیکیشن و رفتن به «مایا» به همه‌ی این‌ها دست پیدا کنید و توجه و تحسینی که به دنبالش هستید را تجربه کنید. شاید برایتان سؤال باشد مایا دیگر کجاست؟ نکند همان بالاتر از ونک را می‌گویند؟ باید عرض کنم خیر. از نظر پرلز، روان‌درمانگر آلمانی، چیزی که به‌جای خود اصیل به وجود می‌آوریم؛ زندگی خیالی به نام «مایا» است. مایا بخشی از سطح جعلی وجود است که بین خود واقعی و دنیای عملی خویش می‌سازیم، ولی طوری زندگی می‌کنیم که انگار که «مایای ما» واقعی است؛ یعنی ما طبق «انگار که» زندگی می‌کنیم؛ انگار که آدم مهمی هستیم، انگار که موفق هستیم.

کردن از مجری‌های شبکه‌های فارسی‌زبان ماهواره از مهم‌ترین آن‌ها می‌باشد؛ و خوب اینجا سؤال پیش می‌آید که الیت ونک به بالا که همگی به کلاب هاوس مجهزند چه نیازی به این آموزش‌ها دارند؟ البته این چیز تازه و عجیبی نیست، ما عادت داریم به منبرهای طولانی به قصد هدایت و گاهی بی محتوا! شاید کلاب هاوس همان منبر سنتی مدرنیزه باشد! البته عضویت در کلاب هاوس، آدابی هم دارد که باید به‌جا آورده شود و اگر قصد دارید در آینده در آن عضو شوید، حتماً به مواردی که در ادامه می‌آید توجه کنید؛ حتماً یکی از عکس‌هایی که در خارج کشور گرفته‌اید را از گنجه برای پروفایل بیرون بیاورید و اگر خدایی نکرده مسافرت خارجه تشریف نبرده‌اید یا عکس ندارید حتماً یک عکس آتلیه‌ای فضای باز بگیرید. البته همین ژست عکس گرفتن هم آدابی دارد که باید رعایت شود. حتماً قبل از آن چند نمونه پروفایل مدیریتورهای موفق را ببینید که عکستان با همان شمایل باشد و گرنه ممکن است از میزان موفقیتتان کم شود. نکته مهمی که باید به آن توجه کنید این است که سعی کنید فارسی را فراموش کنید؛ یعنی به اصطلاح فارسی‌تان نیاید! به‌رحال شما حداقل ۲۰ سال است که ایران نبوده‌اید و این امری طبیعی است. نکته مهم دیگر نحوه نوشتن رزومه برای «بیو» است. دقت کنید که اگر وارد نیستید حتماً حداقل ۱۰۰ مورد را ببینید. البته در این بین می‌توانید اگر یک بیو خیلی چشمتان را گرفت کپی کنید و استفاده کنید. مگر برای هاروارد کم می‌آید

کلاب هاوس؛ از ونک به بالا تا مایا

باشیم. یک مثال ساده اینکه پیام یک نفر را دیر جواب می‌دهیم، انگار که سرمان شلوغ است و پیامش را ندیده‌ایم یا در صحبت‌هایمان حتماً اشاره‌ای به دیالوگ یک فیلم یا جمله‌ای از یک کتاب می‌کنیم؛ انگار که ما خیلی اهل فیلم و کتاب هستیم. حتی ممکن است الان که من این متن را می‌نویسم، اعتقادی به آن نداشته باشم و فقط می‌نویسم، انگار که آدم روشنفکری هستم. سخن را کوتاه کنم، قصد نداشتم از دید آسیب‌شناسی به این موضوع نگاه کنم، چون شاید با نظریات آسیب‌شناسی دیگر بهتر بتوان رفتار نمایشی افراد در شبکه‌های اجتماعی را تحلیل کرد؛ اما به نظرم همه ما حتی یک‌بار هم که شده با «انگار که» زندگی کرده‌ایم و همین زبانمان را مشترک می‌کند. خواستم بگویم خود اصیلتان را به خاطر «انگار که» دیگران سرکوب نکنید. شاید کیفیت اجناس دکه‌ی شما بهتر از مغازه‌ی کناری که انگار که هاپیر مارکت است باشد، پس تعطیلش نکنید!

علت تمامی این‌ها این است که نمی‌خواهیم آنچه هستیم باشیم. می‌خواهیم چیز دیگری باشیم زیرا از آنچه هستیم راضی نیستیم و باور داریم اگر چیز دیگری بودیم می‌توانستیم تأیید، محبت و حمایت بیشتری دریافت کنیم. «مایای ما» وظیفه دفاعی دارد؛ زیرا از ما در برابر جنبه‌های تهدیدکننده خودمان یا محیط، مانند امکان طرد شدن محافظت می‌کند. در جریان تبدیل شدن به چیزی که نیستیم جنبه‌هایی از خود که ممکن است به طرد یا عدم تأیید شود نادیده می‌گیریم. ما دائماً در «مایا» در حال نقش بازی کردن هستیم و گاهی آنقدر نقش بازی می‌کنیم که خودمان هم باورمان می‌شود. ما گاهی دوست داریم برای چیزی که نیستیم توجه و تحسین دریافت کنیم و گاهی آنقدر غرق در این لذت می‌شویم که دیگر خود اصیلمان را فراموش می‌کنیم. البته این نقش بازی کردن فقط مربوط به کلاب هاوس یا شبکه‌های اجتماعی دیگر نیست و در دنیای به اصطلاح حقیقی نیز بسیار تجربه کرده‌ایم بدون آنکه به آن دقت کرده



ایران، جایی برای زندگی

فاطمه قاسمی

دانشجوی ارشد روانشناسی

می گوید و هشدار می دهد که باید مراقب سلامت خود بود و در پس حرفش مراقب امید خودتان باشید! و باز این سوال در ذهن قوت می گیرد که اگر هم خودکشی کرده، چرا؟ آزاده ای که به بیان خودش در یکی از پست های اخیر صفحه ای اینستاگرامش به دلیل خود برای ماندن در ایران و توضیحی که بعدها باید برای گندم، دخترش، بدهد می اندیشید چگونه ممکن است به چرایی پایان دادن زندگیش نیاندیشیده باشد



و بدون دلیل و از سر افسردگی حاصل از زندگی شخصی به زندگیش پایان بدهد؟ واژه ی امید در ذهنم قوت می گیرد و این جملات را مایوسانه با خود تکرار میکنیم هنوز می توان امید داشت و امید خلق کرد. ما ملتی بوده ایم که در میانه ی مانع ها ایستادیم و ماندیم برای ایران. ایستادن ها آدم ها را خسته می کند. آنقدر خسته

برای آدم های هم نسل من که چندین سال است در دوگانه ی رفتن و ماندن گیر کرده اند ایران باید جایی شود برای زیستن نه صرفا زنده ماندن، گرچه برای ما زنده ماندن هم دشوار است اما زنده می مانیم برای زیستن در سرزمینی که مادر ماست و رفتن اگر غمناک ترین گزینه ی ممکن است برای انتخاب، ماندن هم... فوت آزاده نامداری در آغاز بهار امسال تاثیر معناداری بر ما گذاشت. مجری توانمند صداسیما که از چهار سال پیش به دلیل چند عکسی که از او در رسانه ها پخش شد ممنوع التصویر شد و تلاش های امیدوارانه اش برای بازگشت به شغلی که عاشقانه دوستش داشت تا چندی قبل هم ادامه داشت، او امیدوار بود به بهار که با روزهای بلندش، با خورشید عالم تابش مرهمی شود بر دردهایش که ناگهان هفتم فرودین ماه خبر فوتش رسانه ای شد! عده ای گفتند با قرص هایی که برای افسردگی بوده است، خودکشی کرده است و عده ای که اعضای خانواده و نزدیکان آزاده بودند به شدت تکذیب کردند که آزاده اصلا افسردگی نداشته و قرصی مصرف نمی کرده است. بعد از مدتی خودکشی بودن مرگ او به استناد پزشکان قوت گرفت و باز تکذیب نزدیکانش هم... چند روز بعد فیلمی از او پخش شد که در آن آزاده خطاب به دوربین درباره ی خطرات افسردگی

ایران، جایی برای زندگی

حتی اگر این الگوی دختر چادری فعال رسانه تغییر کرده بود و دیگر آن چهره‌ی رسانه‌ای قبلی نبود، این تغییر را مخاطب می‌توانست تاب بیاورد ولی چهارچوب‌ها نه! آزاده با من و با ما مشترک بود در رنج‌هایی که به عنوان یک دختر، زن و انسان درون چهارچوب‌های متعفن می‌کشیم. چهارچوب‌هایی که نه اجازه‌ی تغییر کردن و بزرگتر شدن می‌دهند و نه خود بودن و تو اگر بخواهی کمی فراتر از آن‌ها نفس بکشی به بیرون از هر آن چه دوست داری پرتاب می‌شوی از جمله دور انداختن از شغلی که عاشقانه دوستش داری و برای خیلی از ما؛ بودند در سرزمین مادری ... چندین سال از شروع حرکت بزرگی که برای بهتر زیستن در سرزمین‌مان داشتیم می‌گذرد و اکنون در میانه‌ی آن سال‌ها ایستاده‌ایم. از خود می‌پرسیم این چهارچوب‌هایی که ما را به بیرون از سرزمین‌مان می‌کشاند، از چیست؟ قانونی است یا شرعی؟ از سنت است یا مذهب؟

حق آزادی و امنیت هر شهروند در منشور حقوق شهروندی را چه بگوییم؟ کلمات به هم پیوسته‌ی ماده ی ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ منشور را؟ که ما حق داریم آن گونه باشیم که هستیم و این بودن را بروز دهیم بیان کنیم بنویسیم و برای دیگران نشر دهیم. بودن ما سیال است و متغیر چرا که انسان بودن چنین است! پس

که به یکباره دست به قتل خود بزنی. با اینکه می‌خواستی بخندی، حرف‌های خوب بزنی و اصلاً نالی دیگر، بدون هیچ کلام آخری کار را تمام کنی. که شکایت پاییز برگ ریز بس است... افسردگی رمق همه‌ی ما را گرفته است و آزاده در این میان از بقیه‌ی هم شغل‌هایش بیشتر بی‌رمق شده بود. زمانی که آزاده به عنوان یک چهره در صدا و سیما مطرح شد و به عنوان الگویی برای دخترهای چادری فعال مطلوب جامعه بود هم سن و سال‌های من دوران نوجوانی‌شان را می‌گذارند و از سبک پوشش و منش او تاثیر می‌گرفتند و عده‌ای از بزرگترها هم از همان آغاز او بر روی لبه‌ی تیز نقد گذاشتند و عده‌ای هم که از الگوهای برای بودن و یک شکل کردن آدم‌ها گریزان بودند اعتنایی نداشتند. من اما که قبلاً جزء دسته‌ی سوم بودم، حالا بعد از مرگش با نگاه کردن دوباره به زندگی او دریافتم دردهای آزاده چقدر به من و به ما شبیه بوده است. دردهای او فراتر از درد سقوط یک چهره رسانه‌ای و از دست دادن طرفداران و مخاطبان‌ش بود، که



ایران، جایی برای زندگی

گیوتین قضاوت‌ها، تفتیش‌ها و طرد کردن‌هایمان می‌بریم، بازبینی کنیم، در تغییر کردن منعطف‌تر باشیم و با مردم جامعه‌ی خویش همراه‌تر، ببینیم چه بسیار آدم‌هایی که بدون ترس و با وجود تمام سختی‌های داخلی و خارجی با شوق به وطن خود باز می‌گردند و ایرانی که آباد، مستقل و آزاد خواهد بود با دست‌های ما و امیدی که باز بر لب‌هایمان خوانده می‌شود:

«ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد و مهربانی دست‌زیبایی را خواهد گرفت.

روزی که کمترین سرود

بوسه است

و هر انسان

برای هر انسان

برادری است...»

احمد شاملو

(در این متن چند بار از نوشته‌های خود آزاده استفاده شده است.)



حق داریم تجربه کنیم و در اثر تجربیاتمان تغییر کنیم و این حق انسان بودن ماست! آزاد بودن و آزاد زیستن در سرزمینی که عاشقش هستیم! با وجود این، چهارچوب‌های سخت‌تر از سنگی که با دست‌ها و ذهن‌های کوچک خودمان ساخته‌ایم تا آدم‌هایی را که در این مرزهای جغرافیایی هستند، به زور درون آنها جا دهیم و چنانچه کسی سرش، دستش و پایش از این چهارچوب بیرون آمد دو انتخاب بیشتر ندارد: برود و وطنش را ترک کند، بماند و در نهایت تنها بتواند بخواهد تصویر آدمی خندان از او برای هم دردهایش بماند هر چند در دل به گونه‌ای دیگر. تکلیف آزادانه زیستن چه می‌شود؟ اینکه تنها بعد از مرگمان با نوشتن چند خطی بر سنگ قبر، آزادی کفن گرفته شده‌مان را جشن بگیریم که آزاد آزادم بین! یعنی که برای آزادانه زیستن باید مجوز بگیریم و این زیستی است در خور یک شهروند ایرانی؟! از نظر من دانشجویی که به صحبت‌ها و رفتارهای آزاده نامداری اندیشیده است، اگر مجوز آزادانه زیستن از آزاده سلب شد، آزادانه مرد! همان زیست آزادانه‌ای که پرچمدار حق از حدود هزار چهارصد سال پیش فریاد کشید: اگر دین ندارید، آزاده باشید و پدرها و مادرهایمان از کودکی در گوش‌هایمان زمزمه کردند و ما را با آرمان آزادی بزرگ کردند تا اینکه هنوز نوای زیبای این فریاد در گوش ایرانی مسلمان و غیر مسلمان می‌پیچد که آزاد باش! این مطالبه‌ی ماست برای حکومت‌مان که داعیه‌دار این پرچم است! چه بسا که اگر چهارچوب‌هایی را که با آن آدم‌های این سرزمین را اندازه می‌کنیم و زیر

عبدالکریم سروش؛ از تضاد دیالکتیکی تا رویاهای رسولانه

◀ مجتبی لطیفیان
دانشجوی ارشد فلسفه



«اسلام ناب وجود ندارد.» این جمله شاید یکی از مناقشه برانگیزترین جملات عبدالکریم سروش در جامعه روشنفکری بعد از انقلاب باشد. همه‌ی مساله گویا تقابل دین و سنت، اسلام و مدرنیته و نحوه‌ی زیست انسان مسلمان در جهان جدید می‌باشد. جهانی که از هر طرف باورهای فرد مسلمان را دست‌خوش ضربات مهلک خود قرار داده است. ماتریالیسم، پوزیتیویسم، لیبرالیسم، ساینتیسم و سکولاریسم تنی چند از لشکر چند هزار نفره‌ای هستند که حملات سنگینی را به اردوگاه دین به راه انداختند. از سید جمال و عبده و شریعتی و مطهری تا سروش هر کدام با سلاحی و با تاکتیک ویژه‌ی خود به این کارزار قدم گذاشتند. شریعتی با

یزدی روبه‌روی احسان طبری و فرخ نگهدار می‌نشیند و در مصاحبه‌های تلویزیونی نماینده‌ی جبهه‌ی مسلمانان در مقابل مارکسیست‌ها می‌شود. با آرام‌تر شدن اوضاع از علوم انسانی دفاع می‌کند در «تفرج صنع» قلم برداشته است تا از علم و علوم انسانی بگوید تا به روحانیت دینی بقبولاند که علوم انسانی، رقیب دین نیست و لزوم پرداختن به علوم انسانی جدید را تاکید کند. در کنار همه این موارد، همواره اخلاق را از

جامعه‌شناسی‌اش، مطهری با فلسفه اسلامی‌اش و سروش با ابزار فلسفه علم به میدان آمدند. سروش کارش را با مارکسیست‌ها شروع کرد. قبل از انقلاب کتاب «تضاد دیالکتیکی» اش پشت گرمی بود. برای مسلمانان مبارز، با «نهاد ناآرام جهان» آیت الله مطهری و آیت الله خمینی را به خود علاقه‌مند کرد. در «قصه ارباب معرفت» آیت الله خمینی را می‌ستاید و همراه با آیت الله مصباح

از تضاد دیالکتیکی تا رویاهای رسولانه

خود را با دیگر معارف بشری حفظ کند. سخن از حذف اسلام ناب مخالفت‌های جدی فقیهان را به همراه داشت. فقیهانی که نگهبانان اسلام ناب در قالب تشیع بودند. حلقه کیان به دور سرورش شکل می‌گیرد و این نظریه شروعی می‌شود بر نظریات جنجالی بعدی. سرورش در ادامه‌ی تقابل با فقیهان از حوزه و دانشگاه می‌گوید. از نحوه‌ی ارتزاق روحانیت، از تقدس زدایی و حذف نهاد روحانیت در اسلام سخن به میان می‌آورد. از تقدم اخلاق بر مناسک دینی، از گذر از حدیث به قرآن، از ذاتی و عرضی دین، از مولانا، از عرفان، از اصناف دینداری (دینداری معیشت اندیش، معرفت اندیش و تجربه اندیش) سخن می‌گوید. از حاشیه‌ها که بگذریم از قبض و بسط یک راست باید به سراغ «صراط‌های مستقیم» برویم؛ به نظریه‌ی پلورالیسم دینی. در قبض و بسط تفسیر مقدس از متن دینی ذبح شده بود. چیز ناب حذف شد و قرار بود انسان‌های مختلف با دانسته‌ها، نیازها و انتظارات متفاوت، برداشتی متفاوت از متن دینی داشته باشند. حال سوال می‌شود کدام یک از این تفاسیر متعدد از دین، حقیقت است و کدام یک باطل. در پلورالیسم پرسش از تعدد و تکثر ادیان، مذاهب و تفاسیر مختلف می‌باشد. اسلام به حق است یا مسیحیت، شیعه یا سنی. کدام تفسیر حق است، کدام باطل. نحوه‌ی برخورد ما با این تنوع و تکثر ادیان و مذاهب چگونه باید باشد. این پرسش کلیدی را سرورش در صراط‌های مستقیم به میان

نظر دور نگاه نداشت. در «دانش و ارزش» بحث پیچیده‌ی استنتاج «باید» از «هست» را پیش می‌کشد و اخلاق مارکسیستی را نقد می‌کند. سرورش با سخنرانی‌های بلاغی خود با نثری مسجع همراه با زیوری از ابیات مولانا و حافظ و سعدی هر شنونده‌ی را محسور خود می‌کند. روزها می‌گذرد تا بهار ۱۳۶۷، «قبض و بسط تئوریک شریعت» شروع گسست سرورش از روحانیت سنتی می‌شود. در قبض و بسط ایده‌های ساده اما مهم مطرح می‌گردد. اول اینکه دین چیزی متفاوت از معرفت دینی است. دوم اینکه معرفت دینی، معرفتی بشری است، آن چیزی است که ما بعنوان انسان از قرآن و سنت می‌فهمیم و برداشت می‌کنیم و این نه خود دین است. معرفت دینی نه عین دین، که برداشتی است بشری از پس عینک دانسته‌های پیشین، نیازها و انتظارات ما. هر انسانی با دانسته‌های پیشین متفاوت، با نیازها و انتظارات متفاوت، برداشتی متفاوت از متن دینی (قرآن و سنت) خواهد داشت، برداشتی بشری و غیر مقدس. با تغییر دانسته‌های غیردینی انسان‌ها، با بسط معرفت بشری در علوم دیگر، با نجوم و روانشناسی متفاوت، معرفت دینی هم دچار قبض و بسط می‌شود. یعنی برداشت ما از متن دینی (قرآن و سنت) متأثر از دانسته‌های ما در علوم دیگر است. مهم‌تر از همه اینکه اسلام ناب در چنگال هیچ کسی نیست. ماهیت معرفت شناختی انسان، ماهیت متن و ماهیت زبان به گونه‌ای است که به چنگ آوردن دین ناب امکان پذیر نیست. این قبض و بسط دائم در جریان است و معرفت دینی باید سازگاری

از تضاد دیالکتیکی تا رویاهای رسولانه

حقیقت دست پیدا کند. چیز ناب دست نیافتنی است. هر انسانی جهان مخصوص به خود را دارد. هر یک از ما از نظرگاه خویش قسمتی از بدن فیل را لمس می‌کنیم. آنکه پای فیل در دستانش است فیل را ستون می‌پندارد، آنکه گوش فیل در دستانش است، آن را بادبزن قلمداد می‌کند. از صراط‌ها مستقیم به «بسط تجربه نبوی» می‌رویم. جایی که قرار است هر کس پیامبر خود باشد. آیا قرآن تدریجی النزول است یا به یکباره بر پیامبر(ص) وارد شده است. سروش در بسط تجربه نبوی از مفهوم تجربه دینی سخن به میان می‌آورد. شاید مثال خود او بهترین شرح این نظریه باشد. مثال از این قرار است، پیامبر به مانند یک معلم که می‌داند رئوس مطالب چیست و طرح درس چه می‌باشد به میان مردم می‌آید. متن کلاس و آنچه در کلاس قرار است اتفاق بیفتد از دست پیامبر خارج است. اینکه کدام دانشجو چه سوالی می‌پرسد و طرح درس چه تغییرات جزئی خواهد کرد، قابل پیش بینی نیست. این مثال چگونگی روند شکل‌گیری تدریجی قرآن را نشان می‌دهد. اگر ابولهبی نبود آن آیات نازل نمی‌شد. اگر عایشه از سپاه جا نمی‌ماند ممکن بود آیات دیگری نازل شود. جمله کلیدی سروش این است که قرآن نتیجه‌ی درون و برون پیامبر است. حوادث تاریخ

می‌کشد. در قبض و بسط گویی قابل پیش بینی بود که با تقدس زدایی و ناب زدایی از تفاسیر متن دینی، راه برای به رسمیت شناختن تعدد و تکثر تفاسیر باز شده بود. سروش در ابتدای مقاله می‌گوید: «پلورالیسم تکثر و تنوع را به رسمیت شناختن و به تباین فروناکاستنی و قیاس‌ناپذیری فرهنگ‌ها و دین‌ها و زبان‌ها و تجربه آدمیان فتوا دادن است». در پاسخ به این سوال که کدام تفسیر به حق است، لبّ لباب حرف او این است که اصلاً پرسیدن این سوال اشتباه است. تفاسیر متعدد به مانند گل‌های متنوع باغ قیاس‌ناپذیرند. به لحاظ فلسفی پشتوانه‌ی این نظریه، معرفت‌شناسی کانتی و فلسفه‌ی زبان می‌باشد. معرفت‌شناسی کانتی که شناخت انسان از جهان را از پس عینک پیش‌بینی‌های هر شخص می‌داند. فلسفه‌ی زبانی که برای زبان، ابهام ذاتی متصور است و متنی که همچون زبان پر است از ابهامات و ابهامات. حال انسان با قدرت شناختی این چنین فروکاسته شده، با زبانی مبهم و متنی پر از ابهام چگونه می‌تواند به تفسیر ناب و چپستی مطلق



از تضاد دیالکتیکی تا رویاهای رسولانه

زیسته‌ی پیامبر چه تاثیری در متن قرآن داشته است؟ پیامبر در فرآیند نزول وحی و قرآن نه ضبط صوتی منفعل که بازیگری تاثیر گذار بوده است. پیامبر مواجهه‌ی با حقیقت داشته است و این مواجهه نه به معنای دریافت صوتی یا تصویری که نوعی مواجهه‌ی خواص با حقیقت بوده است. او با حقیقت مواجه می‌شود و حال می‌خواهد این حقیقت را در ظرف زبان عربی بریزد. او باید حقایقی را که دیگران تجربه مشترکی از آن ندارند را در قالب کلمات منتقل کند. وقتی ما از زبان استفاده می‌کنیم، کلمات ارجاع به تجربه‌های مشترکی در جهان خارج دارد که بین من و شما مشترک و قابل درک و فهم است. اگر من بخواهم از چیزی سخن بگویم که تجربه‌ی مشترکی با شما از آن نداشته‌ام، باید از زبان تشبیه و استعاره کمک بگیرم. این است سر کلام پیامبر. او حقایق را در قالب کلمات عربی به زنجیر می‌کشد. زبان قرآن زبانی از جنس استعاره است. قرآن را نه تفسیر نه تاویل که باید تعبیر کرد. زبان قرآن زبان رویاست. آتش در کلام پیامبر، آتش به معنای حقیقی در جهان مادی ما نیست که تعبیری از جنس خواب و رویا دارد. کلام را مختصر کنیم. سرش در سال‌های اخیر هر چه بیشتر از مولانا می‌گوید و شرح مثنوی را به تفصیل ادامه می‌دهد. از نحوه‌ی سلوک دیندارانه در جهان مدرن ساعت‌ها سخنرانی می‌کند. در آخرین سلسله سخنرانی‌هایش دین و قدرت را به بررسی می‌پردازد. نظرات او در

اسلام در تکوین قرآن نقش داشته‌اند. یعنی اگر حوادث دیگری رخ می‌داد اسلام با تکوین تدریجی دیگری روبه‌رو می‌شد. «الیوم اکملت لکم دینکم» ناظر به کمال حداقلی دین است نه کمال حداکثری. یعنی حداقل هدایت لازم به مردم داده شده است. وحی نوعی تجربه دینی است و تجربه دینی مختص پیامبران نیست. مریم هم با جبرئیل مواجه شد و تجربی دینی داشت، اما پیامبر نبود. عارفان هم در سطحی پایین‌تر تجربه‌های دینی را از سر می‌گذرانند. جان کلام اینکه بهره‌گیری بشر از گنجینه‌ی معارف الهی با مرگ پیامبر به پایان نرسیده است. راه آسمان بسته نشده است. اگرچه رسالت و پیامبری به معنای اخص تجربه دینی پایان یافته است اما هر انسانی می‌تواند تجربه دینی مختص به خود را داشته باشد و به گسترش و بسط تجربه نبوی پردازد. مولانا و حافظ و عارفان دیگر شاید کسانی باشند که تجربه عشق را به تجربه محمد(ص) اضافه کردند و آن را بسط دادند. از بسط تجربه نبوی تا «قرآن کلام محمد» و «روایه‌های رسولانه» راهی نیست. مکانیزم وحی چگونه است؟ آیات قرآن چگونه باید فهم شوند؟ آیا پیامبر صرفاً ضبط صوتی بوده که شنیده‌ها را تکرار می‌کرده است؟ چرا در قرآن از برخی کلمات مثل برف سخن به میان نیامده است؟ چرا حوری بهشتی برای پیامبر تنها چشم و مو مشک‌کی است نه چشم آبی و بور؟ چرا بهشت قرآن آفتاب ندارد، آفتابی که برای یک شهروند سوئدی عین بهشت است برای عرب شبه جزیره عین جهنم؟ زبان و فرهنگ عربی و جهان

دین و قدرت حمل بر بازگشت به بنیادگرایی دینی و قدرت‌گرایی پیامبر اسلام شده است و مناقشه‌هایی دیگر را به راه انداخته است. سرورش در سال‌های دهه‌ی هفتاد با اخراج از دانشگاه و برهم‌خوردن سخنرانی‌هایش هرچه بیشتر مترصد مهاجرت شد و در آخر به آمریکا مهاجرت کرد. اندیشه‌های او از طرف گروه‌های مختلفی از جمله جواد طباطبایی، داوری اردکانی و فردیدی‌ها و جریان‌های دیگری گرفته تا صادق لاریجانی و مصباح و محمد یزدی مورد نقد قرار گرفته است. دوگانه‌های پوپری، شاید مهم‌ترین دوگانه‌ای باشد که در جامعه روشنفکری بعد از انقلاب با نمایندگی سرورش در طرف پوپری آن ادامه دارد.